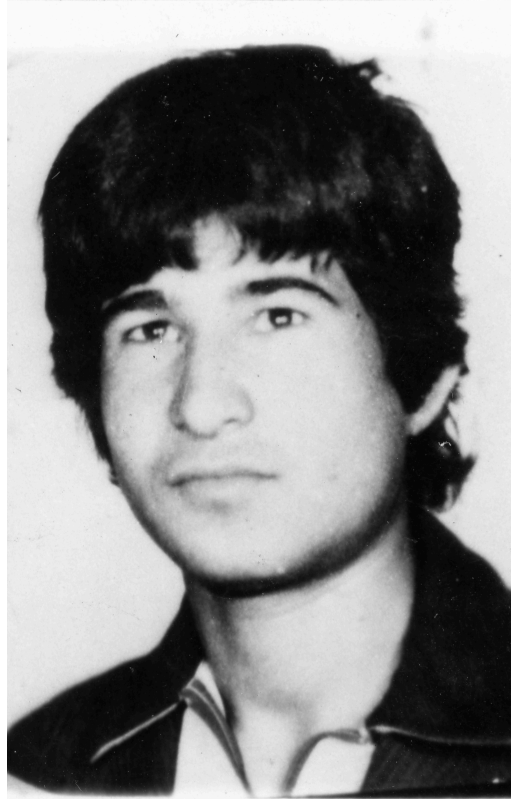


شهيد عبدالحسين سيفى



سامانه جامع سرداران و دو هزار شهيد استان بوشهر

محمد	نام پدر
۱۳۴۴/۰۲/۱۱	تاریخ تولد
بوشهر - دشتی	محل تولد
۱۳۶۲/۰۱/۲۰	تاریخ شهادت
فکه	محل شهادت
رزمنده	مسئولیت
بسیج	نوع عضویت
-	شغل
پنجم ابتدایی	تحصیلات
خورموج	مدفن

زندگینامه

زندگینامه شهید

در خانواده ساده و بی‌پیرایه محمد سیفی در تاریخ ۱۱/۲/۴۴ در شهر خورموج، و از دامن مادر وارسته و باعصمت و متدین، پسری متولد شد که او را عبدالحسین نامیدند، بعدها به نشان ارزشمند شهید مفتخر گردید. شهید عبدالحسین سیفی با همه عشق و علاقه به تحصیل به علت فقر مالی خانواده، نتوانست تا سال اول راهنمائی بیشتر درس بخواند و جهت کمک به تأمین معاش خانواده به همراه پدر به کسب و کار پرداخت. در سر آغاز نوجوانی و با حرکت رود خروشان انقلاب در سال ۵۷ او هم دوش بدوش سایر دوستانش در راهپیمائی‌ها و حرکت‌های انقلابی شرکت می‌کرد.

اتاق کوچک و ساده او مزین بود با عکس امام امت و ده‌ها شهید عزیز. در ۲۲ بهمن ۶۲ با رضایت کامل و پیشنهاد خودش به مرکز آموزش کازرون رفت و پس از اتمام دوره نظامی لازم برای خداحافظی با خانواده به خورموج آمد و راهی جبهه‌ها شد و در پادگان ابوذر، تیپ شهید انصاری واقع در سرپل ذهاب حضور یافت تا اینکه در یکی از عملیات غرب کشور در تاریخ ۲۰/۱/۶۲ به فیض شهادت رسید.

وصیت نامه

بِسْمِ رَبِّ الشُّهُدَا

وصیت نامه شهید عبدالحسین سیفی

«وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ قُتِلُوا وَ مَاتُوا لِيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»

اینجانب عبدالحسین سیفی با قلبی آکنده از ایمان و آگاهانه این راه حسین زمان، را انتخاب نمودم شاید به یاری رزمندگان اسلام به پیوندم و صدام و آمریکای جنایتکار را نابود کنیم و راه شهیدان اسلام را ادامه دهیم تا دیگر آمریکای جایتکار جرأت حمله به کشورهای مسلمان نکند و بداند که ما مردان ایران اجازه نخواهیم داد که کشورهای بیگانه وارد کشور ما شوند و از ملت شهید پرور خور موج می خواهیم که راه شهیدان انقلاب را ادامه دهند. چونکه اگر آنها خون خود را در راه حسین(ع) نداده بودند ما زنده نبودیم. و اما پدر و مادر! مبادا گریه کنید و خوشحال باید شوید که چنین فرزندی تربیت کرده اید و در راه خدا داده اید.

و از همه دوستانم می خواهم که مرا حلال کنید. و شعار خدایا! خدایا! تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار. از یادتان نرود.

از عمر ما بکاه و به عمر او بیفزای.

عبدالحسین سیفی

مصاحبه

مصاحبه با مادر شهید:

— مادر شهید سیفی! بفرمائید بگوئید رفتار ایشان با دیگر فرزندان شما چگونه بود؟

رفتارش بسیار پخته و متین بود و با همه اعم از اهل منزل و دوستان و آشنایان و همسایه‌ها رفتار نیکویی داشت.

با مادر خوب بود، با پدر خوب بود، با برادر خوب بود، و به‌طور خلاصه، خصلتهای یک فرزند شایسته در او جمع بود. هر چه در بیرون کار می‌کرد می‌آورد به دست من می‌داد و در تأمین مایحتاج زندگی تا آنجا که از دستش برمی‌آمد مرا کمک می‌کرد.

— نامش را چه کسی انتخاب کرد؟

پدرش، از بابت اینکه عبدالحسین نام پدرش بود، ان را برای فرزند تازه تولد یافته خود برگزید.

— آیا تولدش با ایام خاصی مصادف بود؟

یادم نمی‌آید فقط یادم هست که ایشان در ابتدای فصل درو کردن گندم (که به زبان محلی به آن جیلُم می‌گویند) متولد شد. هنوز بیش از دو ماه نداشت که او را با خود به مزارع گندم می‌بردم. قنداقه او را زیر سایه درختان گز، می‌گذاشتم و به درو می‌پرداختم.

— با چه کسانی در منزل بیشتر مأنوس بود؟

با خودم. و این در حالی بود که او را جهت تأدیب، تنبیه می‌کردم اما هرگز از من بدش نمی‌آمد.

در آن مواقع ما در تنگدستی بودیم.

— چه کسی و در چه موقع خبر شهادت ایشان را به شما آورد؟

موقع صبح بود و آفتاب، مقدار قابل توجهی بالا آمده بود. نشسته بودم و گوشت خرد می‌کردم، سه مرتبه از خانواده برادرم آمدند و همین جور می‌پرسیدند که آیا حاج اسماعیل (که هرگز به خانه ما نیامده بود) اینجا نیامده است؟! گفتم مگر چه خبر شده است؟ گفتند خبری نیست. تا اینکه حسین شبانی آمد و خطاب به من گفت: مادر! مطلبی می‌خواهم بگویم، نرسید و آن اینکه عبدالحسین، قدری زخمی شده است و تو بیا منزل برادرت، من رفتم آنجا دیدم غوغاست و آقای احمد منصوری کاملاً در جریان قضیه قرار دارد. من خودم را به جنازه رساندم و پاهایش را لمس کردم که هنوز گرم بود. ... همواره خدا را شکر می‌گویم.

احساسات موقع دریافت خبر شهادت عبدالحسین چه بود؟

خدا را شکر کردم. الان هم خدا را شکر می‌کنم. چرا که عبدالحسین که با شیر پاک حاصل از کارگری و شیر حاصل از کار حمالی بود، واقعاً حقش فقط شهادت بود.

خاطره‌تان از لحظه خدا حافظی و اعزام ایشان به جبهه را بیان بفرمائید.

روز یکه می خواست جبهه برود، آمد منزل و گفت: مادر جان رفته‌ام پیش آقای تیموری و جهت اعزام به جبهه ثبت نام کرده‌ام، آیا قبول دارید جبهه بروم؟ پدرش گفت: اگر تو را منع کنم، منع خدا و پیغمبر کرده‌ام، برو به سلامت. من قدری به تندی به او گفتم: تا ما رضایت‌نامه‌ات را امضا نکنیم و انگشت نزنیم، چگونه می خواهی شفاهاً رضایت ما را بگیری؟ ایشان در جواب دستی به شانهم زد و گفت: همین که راضی باشی کافی است و از شما می خواهیم که رضایت داشته باشید.

من هم گفتم: برو دست خدا، انشاالله ساعت خیری باشد. برو تو هم مثل جوانهای مردم، تو رشیدتر از علی اکبر (ع) و قاسم (ع) که نیستی؟ رفت به جبهه، پس از مدتی، سه روز مرخصی گرفت و برگشت و گفت: خواب دیده‌ام که در جبهه پایم شکسته است. مجدداً با اهل منزل و اقوام و دوستان، خداحافظی کرد و روانه جبهه شد. من نامه‌هایش را هنوز نکه داشته‌ام و همواره آنها را می‌بوسم. یادم می‌آید ایشان با دست چپ خط می‌نوشت و با چراغ موشی درس می‌خواند.

نحوه برخوردش با همسایه‌ها و دوستانش چطور بود؟

ایشان رفتارش بسیار متین و آرام بود حتی پیش می‌آمد که بعضی ایشان را کتک می‌زدند، اما ایشان آن را پیش ما بازگو نمی‌کرد.

ایشان چند بار به جبهه رفت؟

همین بار اولش بود که به جبهه رفت و شهید شد. فقط یکبار به مرخصی آمد و پس از سه روز مرخصی مجدداً به جبهه برگشت. یادم هست سه قطعه غاپ (پنیرک) نخل را برای او در یخدان یخچال گذاشتم تا موقعی که از جبهه برمی‌گردد به او بدهم. در همین مواقع بود که از جبهه نامه‌اش رسید که در طی آن نوشته بود که به علت دوری راه من فعلاً بر نمی‌گردم و ممکن است پس از سیزده بدر برگردم. اتفاقاً سیزده روز بعد از سیزده بدر پیکر پاکش را برگرداندند و آن غاپ‌ها هم به او رسید.

چند تا فرزند دارید؟

سه تا دختر و سه تا هم پسر، که یکی از پسرانم (عبدالحسین ۹ شهید شده است.

از وقتی که برای مصاحبه در اختیار ما قرار دادید بسیار ممنون و سپاسگزاریم.

همسفر با خاطرات شهید:

نقل چند خاطره از برادر احمد منصوری، یکی از بستگان شهید:

شهید همیشه گشاده رو و متبسم بود، متین و آرام، با مردم خیلی مأنوس بود. خواهر شهید همسر برادر بنده است، و از این نظر با خانواده شهید بسیار ارتباط داریم. مرتب میوه می‌خرید و برای پدرم می‌آورد و به شوخی می‌گفت: مشهدی گرم بخور! دنیا دو روز است، پدرم می‌گفت برای دیگران هم ببر و شهید می‌گفت: شما بخور برای دیگران هم هست. و این صله رحم او را می‌رساند.

دو چرخه‌ای داشت و با آن کپسول گاز و و سایل مورد نیاز خانواده‌اش را تهیه می‌کرد. برای مادرش و پدرش (مرحوم محمد) احترام خاصی قایل بود. حتی کارهای پدر بزرگ خودش (محمد حسین صفتی) و مادر بزرگش را هم هر روز انجام می‌داد. نه تنها به پیران بلکه به کودکان هم عشق می‌ورزید. به دو پسر خواهرش، ابراهیم و اسماعیل به شدت محبت می‌کرد.

یک هفته قبل از شهادتش چند روزی مرخصی به خورموج آمد، آمد منزل ما خواهرش (کفایت سیفی همسر برادرم) هم آنجا بود. چند دقیقه‌ای دست در گردن هم کردند و گریه کردند. مادر گفت: چرا این کار می‌کنی؟ دخترم! عبدالحسین که ماشاءالله سر حال و زنده است، چرا خودت را ناراحت می‌کنی؟ گویا به دلش الهام شده بود

وقتی یکی از بچه‌های بنیاد شهید، غلامحسین روزمریم (پسر خاله‌ام) و غلامرضا وصالی فرد که راننده بنیاد شهید بود آمدند درب حیاط ما، زمانی بود که شیخ عبدالباقی (شیخ عبدالله) دشتی مسئولیت بنیاد شهید شهرستان را به عهده داشتند و خبر شهادت شهید سیفی را دادند. و عکس می‌خواستند، من عکس شهید را داشتم (همین عکس فعلی شهید) به آنها دادم. با دائیش رسول صفتی در سردخانه بیمارستان فاطمه زهرا □ جسد شهید را دیدیم و تأیید کردیم.

من می‌خواستم قبل از آوردن پیکر مطهر شهید به شکلی آرام خانواده شهید سیفی را کم کم در جریان بگذارم ولی ماشین، جسد را تا کنار بنیاد شهید آورد، دیدم، مادر، مادر بزرگ و دائی‌های شهید ایستاده‌اند و عاشورائی برپا شد.

پدر شهید (محمد سیفی) که مرحوم شده، بنده خدا رفته بود سرکار، کار در باغ یا کشاورزی، وقتی به خانه برمی‌گردد، زنها او را تا بنیاد می‌آورند، بنده خدا شکسته شده بود و می‌گفت: بگذارید بروم خانه، اینجا نمی‌توانم گریه کنم.

مراسم تشییع شهید سیفی را با بلندگوی دستی در حالیکه سوار موتور بودیم با غلامحسین میرشکاری به اطلاع مردم می‌رساندیم، و مراسم هفته شهید را هم به همین ترتیب سوار موتور در خیابانها می‌گشتیم و به گوش مردم می‌رساندیم

خاطرات

ماه مبارک رمضان هر طور بود خود را به سفره افطار می‌رساند و همراه خانواده افطار می‌کرد. پدر شهید باغبان مرحوم سید علی هاشمی بود، تمام کارهای باغ را خودش انجام می‌داد، مرحوم پدر شهید یکی از نخل‌های کوچک را به نام عبدالحسین (شهید) کرده بود و ما تمام اعضا خانواده می‌دانستیم که فلان نخل متعلق به عبدالحسین است و شهید هم خودش بالای آن نخل می‌رفت و رطب می‌چید.

فعالیت‌های شهید:

شهید ورزشکاری نمونه بود و در فوتبال فعالیت چشمگیری داشت. شهید به حدی نسبت به خدمت پدر و مادر و اطاعت از والدین ادای وظیفه می‌کرد که در دبستان و راهنمایی در کنار تحصیل کار هم می‌کرد و مزدش را با احترام خاصی تقدیم مادر می‌کرد. گاهی به علت تخصص و علاقه فراوانش به سیم‌کشی برق، در این زمینه نیز فعالیت داشت.

با تمام وجود در خدمت بزرگترها بود و هر روز به خانه آنها سر می‌زد، اگر خرید کپسول یا خرید دیگر داشتند انجام می‌داد.

ویژگی‌های اخلاقی شهید:

با تمام علاقه به تحصیل از آغاز نوجوانی عصای دست پدر در تأمین معاش خانواده شد و روز و شب در خدمت فرامین مادر بود. هر روز که از سرکار برمی‌گشت، دستمزدش را بدست مادر می‌داد.

از جمله معلمان سابق شهید، آقایان: ایرج امیری، فراری، حاج حسین نصیری و حاج سید کوچک هاشمی زاده است.

بسیار متین و آرام و سر به زیر بود، و بیهوده لب را به غیبت و حرف کسی باز نمی‌کرد. همیشه متبسم و گشاده رو بود، ولی بیهوده با کسی مزاح نمی‌کرد. به حدی به امام امت و شهدا عشق می‌ورزید که اتاق کوچکش سر تا سر عکس امام و شهدا بود. شهید در برق کشی ساختمان مهارت داشت.

صله رحم را به خوبی انجام می‌داد و به پیرمردها و پیرزنهای قوم احترام ویژه‌ای قائل بود. در تمام عمر پر بارش، تلاشگری به تمام معنی بود.



سامانہ جامع سرداران و دھڑ شمیم استان بوٹھر